



اصول فقه ۲ (حلقه ثانیه)

سطح ۲

درس ۲۲

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی

آموزشیار: آقای یاسر سعادت

در این درس وارد نخستین بحث مهم، اصلی و ریشه‌ای علم اصول تحت عنوان «ادله» می‌شویم. جوهره و اساس مباحث علم اصول، ادله می‌باشد که عبارت است از: همان عناصر مشترکی که علم اصول بر محور آن بحث می‌کند. قبل از ورود در بحث، اقسام دلیل‌هایی که می‌تواند مورد استناد فقیه قرار گیرد، بیان می‌شود و در ادامه روش و منهج فقیه در ادله و اصول تبیین می‌گردد؛ که در آخر این درس خواهیم خواند، روش و منهج فقیه در ادله و اصول تحت تأثیر دو مسلک معروف «قبیح عقاب بلا بیان» و «مسلک حق الطاعة» قرار دارد که هر یک از این دو مسلک، از بُعد نظری، روش و منهجی غیر از روش و منهج مسلک دیگر ارائه می‌نماید.

١. الأدلة المحرزة.

٢. الأصول العملية أو الأدلة العملية.

تحديد المنهج في الأدلة و الأصول:

عرفنا سابقاً أنَّ الأدلة التي يستند إليها الفقيه في استدلاله الفقهي و استنباطه للحكم الشرعي على قسمين؛ فهي: إما أدلة محرزة يطلب بها كشف الواقع.

و إما أدلة عملية (أصول عملية) تحدّد الوظيفة العملية للشاك الذي لا يعلم بالحكم.

و يمكن القول على العموم بأنّ كلّ واقعة يعالج الفقيه حكمها يوجد فيها دليل من القسم الثاني، أي أصل عملي يحدّد لغير العالم الوظيفة العملية، فإن توفّر للفقيه الحصول على دليل محرز أخذ به و ترك الأصل العملي؛ وفقاً لقاعدة تقدّم الأدلة المحرزة على الأصول العملية كما يأتي إن شاء الله تعالى في تعارض الأدلة و إن لم يتوفّر دليل محرز أخذ بالأصل العملي، فهو المرجع العام للفقيه حيث لا يوجد دليل محرز.

و تختلف الأدلة المحرزة عن الأصول العملية في أنّ تلك تكون أدلة و مستنداً للفقيه بلحاظ كاشفيتها عن الواقع و إحرازها للحكم الشرعي، و أمّا هذه فتكون أدلة من الوجهة العملية فقط، بمعنى أنّها تحدّد كيف يتصرّف الإنسان الذي لا يعرف الحكم الشرعي للواقعة.

كما أنّ الأدلة المحرزة تختلف فيما بينها؛ لأنّ بعضها أدلة قطعية تؤدي إلى القطع بالحكم الشرعي، و بعضها أدلة ظنية تؤدي إلى كشف ناقص محتمل الخطأ عن الحكم الشرعي، و هذه الأدلة الظنية هي التي تُسمّى بالأمارات.

المنهج على مسلك حقّ الطاعة

و أعمُّ الأصول العملية بناءً على مسلك حقّ الطاعة هو «أصالة اشتغال الذمّة». و هذا أصل يحكم به العقل و مفاده: أنّ كلّ تكليف يُحتمل وجوده و لم يثبت إذن الشارع في ترك التحفّظ تجاهه فهو منجز، و تشتغل به ذمّة المكلف. و مردّد ذلك إلى ما تقدّم من أنّ حقّ الطاعة للمولى يشمل كلّ ما ينكشف من التكاليف و لو انكشافاً ظنياً أو احتمالياً.

و هذا الأصل هو المستند العام للفقيه، و لا يرفع يده عنه إلّا في بعض الحالات التالية.

تعیین راه و روش در ادله و اصول^۱

برای مشخص نمودن راه و روش در ادله، ابتدا به بیان اقسام دلیل می‌پردازیم.

اقسام دلیل

ادله‌ای که فقیه در استنباط حکم شرعی به آن استناد می‌کند، بر دو قسم است:

قسم اول: ادله مُحَرَّزَه

مراد ادله‌ای است که ناظر به واقع می‌باشند و کاشف از واقع هستند و مدعی بیان حکم واقعی می‌باشند. خود این ادله محرز بر دو قسم هستند:

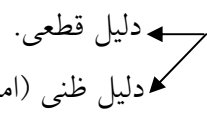
الف) دلیل محرز قطعی: یعنی دلیلی که کاشفیت آن از واقع تمام است؛ به گونه‌ای که فقیه از خلال آن، حکم شرعی واقعی را احراز می‌کند؛ به نحوی که احتمال خلاف نسبت به آن حکم واقعی نمی‌دهد.

ب) دلیل محرز ظنی: یعنی دلیلی که کاشفیت آن از واقع، ناقص می‌باشد، و این دلیل برای حجت بودنش نیاز به جعل حجت از جانب شارع دارد. به این جعل حجت در اصطلاح «متمم کشف» گویند که گویا شارع مقدس با این جعل حجت، کاشفیت این دلیل ظنی را تمام نموده و آن را به منزله قطع قرار می‌دهد؛ اما با این وجود، حکم شرعی که فقیه از این نوع دلیل احراز می‌نماید، حکم ظاهری می‌باشد؛ زیرا احتمال خلاف در آن می‌رود. به این نوع دلیل در اصطلاح «اماره» می‌گویند.

قسم دوم: اصول عملیه

یعنی ادله‌ای که نه دلالتی بر واقع دارند و نه کاشفیتی نسبت به حکم واقعی، و فقیه این نوع دلیل را فقط برای تعیین وظیفه عملی مکلف، در صورت جهل به حکم واقعی به کار می‌گیرد. از این نوع دلیل با یکی از عناوین «ادله عملیه» و یا «اصول عملیه» و یا «اصول» یاد می‌شود.

FG

۱. ادله محرز: یعنی ادله‌ای که کشف از واقع دارند و بر دو قسم اند:  اقسام ادله
۲. اصول عملیه: که وظیفه عملی مکلف را در هنگام جعل به حکم واقعی معین می‌کند.

تطبیق

الأدلة، تحديد المنهج في الأدلة والأصول

ادله، تعیین راه و روش در ادله و اصول

عرفنا سابقاً أنَّ الأدلة التي يستند إليها الفقيه في استدلاله الفقهيّ و استنباطه للحكم الشرعيّ على قسمين؛ فهي: إمّا أدلة محرزة يُطلبُ بها كشفُ الواقع.

۱. در عنوان این بحث، «ادله و اصول» آمده است و مراد این نیست که اصول، جزء ادله نمی‌باشد؛ زیرا اصول قسمی از ادله است و می‌توان گفت که هر زمان لفظ ادله به تنهایی آمده باشد، شامل اصول عملیه نیز می‌شود و هر وقت اصول به آن عطف گردد، مراد از ادله، امارات خواهد بود.

در مباحث گذشته آموختیم، ادله‌ای که فقیه در استدلال‌های فقهی به آن‌ها استناد می‌کند بر دو قسم می‌باشد: یا ادله محرزه است که کشف واقع از آن‌ها طلب می‌شود.

و إِمَّا أدلةً عمليةً (أصولٌ عمليةً) تحدّدُ الوظيفةَ العمليةَ للشاکِ الذی لا یعلمُ بالحکم.

و یا اصول عملیه است که وظیفه عملی را برای کسی که شک دارد و حکم شرعی را نمی‌داند، معین و مشخص می‌کند.

تقدّم ادله محرزه بر اصول عملیه

گفتیم که ادله بر دو قسم ادله محرزه و اصول عملیه می‌باشد حال می‌خواهیم ببینیم که آیا در عرض ادله محرزه اصول عملیه نیز جاری می‌شوند (در صورتی که مفاد دلیل محرز و اصل عملی یکی باشد) و یا باهم تعارض می‌کنند (در صورتی که مفاد دلیل محرز و اصل عملی مخالف هم باشند) یا نه؟

نسبت به هر واقعه‌ای غالباً اصل عملی عقلی (مانند اصاله التخییر) و یا اصل عملی شرعی (مانند استصحاب) وجود دارد، مگر در برخی از حالات معینه که باید بر طبق قرعه عمل نمود. و باید به این نکته توجه داشت که وجود اصل عملی نسبت به هر واقعه‌ای به این معنا نیست که فقیه می‌تواند نسبت به هر واقعه‌ای، به اصول عملیه رجوع نماید و طبق آن حکم کند؛ بلکه فقیه باید در مرحله اول به ادله محرزه رجوع نماید و اگر دلیل محرز، نسبت به آن واقعه پیدا کرد، باید بر طبق آن عمل نماید و فتوا دهد؛ زیرا موضوع اصول عملیه شک در حکم واقعی می‌باشد؛ در حالی که ادله محرزه یا واقعاً (نسبت به دلیل محرز قطعی) و یا تعبداً (نسبت به دلیل ظنی) بیان حکم واقعی می‌باشد؛ لذا با وجود دلیل محرز، دیگر موضوعی برای اصول عملیه باقی نمی‌ماند.

FG

- | | | |
|--|---|----------------------------|
| <p>۱. یافتن دلیل محرز نسبت به قضیه مورد نظر — عمل طبق دلیل محرز.</p> <p>۲. عدم وجدان دلیل محرز نسبت به واقعه مورد نظر — رجوع به اصول عملیه</p> | } | <p>مراحل استنباط احکام</p> |
|--|---|----------------------------|

تطبیق

و یمكنُ القولُ علی العمومِ بأنَّ كلَّ واقعةٍ یعالجُ الفقیه حُکمها یوجدُ فیها دلیلٌ من القسمِ الثانی، أی أصلٌ عملیٌ یحدّدُ لغيرِ العالمِ الوظيفةَ العمليةَ.

می‌توان گفت در هر واقعه‌ای که فقیه حکم آن را بیان می‌کند، دلیلی از قسم دوم ادله، یعنی اصل عملی، وجود دارد که وظیفه عملی غیر عالم را نسبت به آن تکلیف مشخص می‌کند.

فإن توفّرَ للفقیه الحصولُ علی دلیلٍ محرزٍ أخذَ به و ترکَ الأصلَ العملیَّ.

پس اگر برای فقیه حصول بر دلیل محرز صورت گرفت فقیه بر طبق آن دلیل عمل می‌نماید و اصل عملی را رها می‌کند.

وفقاً لقاعدة تقدّم الأدلة المحرزة علی الأصول العملية كما یأتی إن شاء الله تعالی فی تعارض الأدلة^۱.

۱. سیاتی بحث تقدّم الأدلة المحرزة علی الأصول مفصلاً فی خاتمة هذه الحلقة ضمن أبحاث «تعارض الأدلة».

(این رها کردن اصل عملی و عمل نمودن بر طبق دلیل محرز) موافق با قاعده تقدیم ادله محرز بر اصول عملیه می باشد چنانکه **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى** (اگر خداوند متعال بخواهد) در بحث تعارض ادله، این قاعده، بیان خواهد شد.

و **إِنْ لَمْ يَتَوَقَّرْ دَلِيلٌ مُحَرَّرٌ أَخَذَ بِالْأَصْلِ الْعَمَلِيِّ**.

و اگر دلیل محرز برای فقیه حاصل نشد بر طبق اصل عملی، عمل می کند.

فَهُوَ الْمَرْجِعُ الْعَامُّ لِلْفَقِيهِ حَيْثُ لَا يَوْجَدُ دَلِيلٌ مُحَرَّرٌ.

پس مرجع عام برای فقیه در صورت عدم رسیدن به دلیل محرز اصول عملیه می باشد.

Sco۱: ۰۶:۱۵

فرق بین اماره و اصل عملی

گفتیم که ادله محرز بر اصول عملیه مقدم می شوند حال می خواهیم ببینیم چه فرقی بین حکم مؤدای اماره و اصل عملی وجود دارد.

همان طور که بیان شد، اماره چون از اصول محرز است، ناظر به حکم واقعی می باشد و کشف از حکم واقعی می نماید؛ هر چند که این کشف آن ناقص می باشد، اما با جعل حجیت از جانب شارع برای آن، کشف آن از واقع تمام می گردد؛ اما با این وجود چون احتمال خلاف در مورد اماره وجود دارد حکم حاصله از آن حکم ظاهری می باشد. ولی اصل عملی هیچ نظری به حکم واقعی ندارد و مدعی بیان حکم واقعی نیست. و فقط وظیفه عملی مکلف شک را در صورت جهل به حکم شرعی معین می کند.

تمثیلی برای درک بهتر فرق بین امارات و اصول عملیه

گاهی شخص بینا جلوی راه خود را می بیند. این شخص علم به واقع دارد و نیاز به رهبری و هدایت ندارد. اما گاهی شخصی کور است و جلوی راه خود را نمی بیند. هدایت این شخص کور به دو گونه می تواند باشد؛ گاهی شخص هدایت کننده می گوید: مثلاً در سمت چپ تو چاه است که در این صورت شخص کور به سمت چپ نمی رود، بلکه یا به سمت راست متمایل می شود و یا مستقیم به حرکت خود ادامه می دهد، اما گاهی شخص هدایت کننده بیان نمی کند که در سمت چپ شخص کور، چاهی وجود دارد، بلکه می گوید به سمت چپ نرو. این دو نوع هدایت، هر دو شخص هدایت شده را سالم به مقصد می رساند؛ اما منتها در یک نوع، شخص هدایت شده از واقع اطلاع می یابد و طبق آن مسیر خود را انتخاب می نماید؛ ولی در نوع دیگر، فقط وظیفه عملی شخص هدایت شونده بیان می گردد بدون این که او را از واقع و وجه حکم مطلع سازد. بنابراین، نوع اول هدایت را می توان امارات دانست و نوع دوم را اصول عملیه. پس اصول عملیه نیز مکلف را به مقصد می رساند، البته او را از واقع و جهت حکم مطلع نمی سازد.

تطبیق

و تَخْتَلَفُ الْأَدَلَّةُ الْمُحَرَّرَةُ عَنِ الْأَصُولِ الْعَمَلِيَّةِ فِي أَنَّ تِلْكَ تَكُونُ أدَلَّةً وَ مُسْتَنَدًا لِلْفَقِيهِ بِلِحَظِ كَاشِفِيَّتِهَا عَنِ الْوَاقِعِ وَ إِحْرَازِهَا لِلْحُكْمِ الشَّرْعِيِّ.

تفاوت ادله محرز با اصول عملیه در این است که ادله محرز، به لحاظ کاشفیتشان از واقع و احراز حکم واقعی شرعی و مستند فقیه قرار می گیرند (لو که احراز تعبدی باشد، چنانکه در امارات این گونه است).

و اما هذه فتكون أدلة من الوجهة العملية فقط، بمعنى أنها تحدّد كيف يتصرّف الإنسان الذي لا يعرف الحكم الشرعيّ للواقعة. اما اصول عمليه صرفاً از دیدگاه عملی مورد استناد فقیه قرار می‌گیرد؛ به این معنا که اصول عملیه وظیفه عملی و چگونگی برخورد انسانی را که علم به حکم شرعی واقعی ندارد، مشخص می‌کند.

كما أنّ الأدلة المحرزة تختلف فيما بينها.

همان‌طور که ادله مختلف هستند و به دو قسم ادله محرزه و اصول عملیه تقسیم می‌شود، ادله محرزه نیز در میان خود مختلف‌اند؛

لأنّ بعضها أدلة قطعية تؤدي إلى القطع بالحكم الشرعيّ، و بعضها أدلة ظنيّة تؤدي إلى كشف ناقصٍ محتملٍ الخطأ عن الحكم الشرعيّ.

چون برخی از این ادله محرزه، قطعی هستند و منجر به قطع به حکم شرعی می‌شوند و برخی دیگر از این ادله محرزه، ادله ظنی هستند که منجر به کشف ناقصی از حکم شرعی که احتمال خطا در آن هست، می‌شوند.

و هذه الأدلة الظنيّة هي التي تُسمّى بالآمارات.

این ادله ظنی همان ادله‌ای است که «آمارات» نامیده شده‌اند.

Sco۲: ۱۵:۰۷

تحدید راه و روش فقیه در ادله و اصول عملیه

راه و روش فقیه در ادله و اصول عملیه، بستگی به مختار او درباره دایره منجزیت و حجیت دارد. اگر فقیهی مسلک قبح عقاب بلا بیان را برگزیند، اولین و عام‌ترین اصلی که با آن مواجه خواهد شد، اصالة البراءة عقلی می‌باشد؛ یعنی عقل می‌گوید: هر تکلیف محتملی که وجود آن احراز نگردد، مخالفت با این تکلیف محتمل، مستحق عقاب نیست. اما اگر مانند ما (شهید صدر) مسلک حق الطاعة را اختیار نماید، عام‌ترین اصلی را که با آن مواجه خواهد بود، اصالة الاشتغال عقلی می‌باشد، یعنی عقل می‌گوید که هر تکلیف محتملی منجز است، ولو که ثبوت آن، احراز نگردد؛ لذا تا شارع مقدس اذن در ترک آن ندهد، نمی‌توان با احتمال تکلیف مخالفت نمود و باید نسبت به آن، جانب احتیاط را پیش گرفت. لذا گفته می‌شود اعم اصول، بنابر مسلک حق الطاعة، اصالة الاشتغال است، اما بنابر مسلک قبح عقاب بلا بیان، اصالة البراءة می‌باشد. و کسی که مسلک حق الطاعة را اختیار نماید، از اصالة الاحتیاط فقط در برخی از حالات می‌تواند دست بردارد، که این حالات، انشاء الله در درس آینده تبیین خواهد شد.

تطبیق

المنهج علی مسلک حق الطاعة

راه و روش فقیه در ادله و اصول عملیه بنابر مسلک حق الطاعة

و أعمُّ الأصولِ العملية بناءً علی مسلک حق الطاعة هو «أصالة اشتغال الذمة»^۱.

عام‌ترین اصل عملی، بنابر مسلک حق الطاعة، «اصل اشتغال ذمه» می‌باشد؛

^۱ اصل اشتغال ذمه همان اصالة الاحتیاط می‌باشد و این دو اصطلاح فرقی با هم ندارند.

و هذا أصلٌ يحكمُ به العقلُ^۱ و مفادُه: أنَّ كلَّ تكليفٍ يُحتمَلُ وجودُه و لم يثبُتْ إذنُ الشارعُ في تركِ التحفِظِ تجاهَه^۲ فهو منجَزٌ، و تشتغلُ به ذمَّةُ المكلفِ.

و این «اصل اشتغال ذمه» اصلی است که عقل به آن حکم می‌کند. مفاد این اصل، این است که هر تکلیف محتملی که اذن شارع در ترک احتیاط نسبت به آن احراز نگردد، منجز می‌باشد و ذمه مکلف نسبت به آن مشغول می‌گردد و لذا نمی‌تواند با آن مخالفت نماید.

و مردُّ ذلك إلى ما تقدَّم من أنَّ حقَّ الطاعةِ للمولى يشملُ كلَّ ما ينكشفُ من التكاليفِ و لو انكشافاً ظنِّياً أو احتمالياً. بازگشت و مرجع «اصل اشتغال ذمه»، از مطالب گذشته مشخص می‌گردد که گفتیم: حق طاعت مولى هر تکلیف منکشفی را شامل می‌شود، ولو که این انکشاف، ظنی یا احتمالی باشد.

و هذا الأصلُ هو المستندُ العامُّ للفقیه، و لا یرفعُ یدُه عنه إلَّا فی بعضِ الحالاتِ التالیة:

و این اصل، مستند عامی برای فقیه می‌باشد که از آن دست بر نمی‌دارد، مگر در برخی از حالاتی که می‌آید (این حالات در درس بعدی مورد بررسی قرار می‌گیرد).

Score: ۲۱:۵۳

^۱ قوله (ره): «یحکم به العقل». أی: یدرکه؛ زیرا کار عقل ادراک می‌باشد نه حکم کردن و اطلاق حکم بر ادراک عقلی - که در بسیاری از اوقات صورت می‌گیرد- تسامحی می‌باشد.

^۲ یعنی: در قبال آن.

۱. دلیلی که کشف از واقع می‌کند «دلیل محرز» نامیده می‌شود، که یا قطعی است و یا ظنی؛ اگر ظنی باشد نیاز به متمم کشف از جانب شارع دارد و این نوع از دلیل محرز «اماره» نامیده می‌شود.
۲. دلیلی که حکم واقعی را بیان نمی‌کند، بلکه وظیفه عملیه مکلف را در صورت جهل به حکم واقعی مشخص می‌نماید، «اصل عملی» و یا «دلیل عملی» و یا «اصل» نامیده می‌شود.
۳. نسبت به هر واقعه‌ای غالباً اصل عملی وجود دارد؛ اما فقیه فقط در صورت عدم وجدان دلیل محرز می‌تواند به اصل عملی رجوع نماید.
۴. طبق مسلک قبح عقاب بلا بیان، عام‌ترین اصلی که فقیه با آن مواجه است، اصالة البراءة عقلی می‌باشد که طبق این اصل هر احتمال تکلیف تا زمانی که وجود آن احراز نگردد، عقلاً مخالفت با آن مستحق عقاب نیست.
۵. طبق مسلک حق الطاعة، عام‌ترین اصلی که فقیه با آن مواجه است، اصالة الاشتغال عقلی می‌باشد که طبق آن فقط در صورت ترخیص شارع، می‌توان با تکلیف محتمل مخالفت نمود.